

## نمادی از زیست مصلحانه



«اجاره نشین‌ها» بهترین فیلم کم‌دی تاریخ سینمای ایران است؛ علت رسیدن به چنین قله‌ای هوشمندی کارگردان در تدارک سفرهای از تضارب آرا و خلق جدلی گفتمانی میان شخصیت‌هاست. به واقع هر شخصیت در این فیلم نماینده سلوکی زیستی است و گویا کشوری کوچک از قومیت‌های مختلف زیر سقف آن خانه در حال ویران شدن شکل گرفته و نکته جالب این‌که داریوش مهرجویی بسیار نیز بینانه خود را در موضعی بی‌طرف و تنها در جایگاه یک راوی و شاهد قرار داده و شرایطی را فراهم آورده تا هر شخصیت پیش خود را بدون سانسور و رو توش فریاد زند. اما در میان همه این شخصیت‌ها دوربین به ساکن طبقه آخر این خانه توجهی ویژه نشان می‌دهد و هنگام نمایش دادن آقای سعدی و خانه باصفا و بر از گل و گیاه او وجدی متفاوت می‌یابد.

نورپردازی در خانه آقای سعدی با بازی حسین سرشار بسیار به طراوت گیاهان او نزدیک است و گویا مهرجویی نگاه هنری خود را به تمامه خرج این طبقه و ساکن باصفایش کرده است. به واقع آقای سعدی نمادی از لطافت، مهرورزی، صلح‌دوستی، هنرمندی و هنردوستی در باطن هر انسان آزاداندیش است. جهان زیستی او با طراوت موسیقی معنا گرفته و پیرامونش را گل و گیاهانی زیبا پر کرده است. او چنان به گل و گیاهانش انس دارد که هر روز برایشان گام‌هایی از موسیقی کلاسیک را به شکل اجرا می‌کند و چنان با این شیوه زیستی خو گرفته است که حتی هنگام مواجهه به اوس مهدی و کارگرانش هم از زبان اُپرا استفاده می‌کند. آقای سعدی نمادی از یک طبقه اجتماعی است که در سلسله مراتب زیستی، بالاترین جایگاه شهودی و معنوی را دارنده اما از سوی جامعه به درستی درک نمی‌شوند. برای او لطافت و طراوت در زیستن حرف اول را می‌زند از این‌روست که حتی حرف زدن معمولی او هم با نوا و ترانه است. وزانت و متانتی در بیان و رفتارش موج می‌زند و نگرشی روشن بینانه به مفاهیم دارد.

او مخالف لمپنیسم و شارلاتانیسم است و این مخالفت را هم به باقری معاملات ملکی نشان می‌دهد و هم در اعتراض به غوغاسالاری عباس درخشش خطابه‌ای جذاب در بیان زیبایی‌های طبیعت در آن گردهم آبی معنادار روی پشت بام خانه سر می‌دهد.

آقای سعدی از مهم‌ترین شمایل‌های زیست مصلحانه است که با درایت داریوش مهرجویی، در فیلم «اجاره نشین‌ها» رومایی می‌شود تا به تعبیری دیگر مواجهه هنرمند و روشنفکر با تنگ‌نظری و جمود فکری را برای مخاطب آشکار سازد.

## شمایل تأثیر پذیر از شهرت و ثروت

فیلم «گل‌بخ» به کارگردانی کیومرث پوراحمد تلاشی برای بازنمایی خاطره پرتنگ فیلم «سلطان قلب‌ها» بود که در دوران محبوبیت محمدرضا گلزار ساخته شد اما با وجود استفاده از همه ظرفیت‌های مؤثر در جذب مخاطبان ناکام بود. داستان این فیلم درباره عباس (کیوان) کامیاران خواننده‌ای ساده در یک رستوران سنتی است که عاشق ترگل دختری از طبقه پایین می‌شود و با او ازدواج می‌کند. اما عمر بودن کنار ترگل برای عباس بسیار کوتاه است و او باید به کیش برود و بخش موسیقی رستورانی را به راه اندازد و به عنوان خواننده فعالیت کند؛ همین موضوع سبب می‌شود تا ترگل را به نزد مادرش بفرستد و خود برای سروسامان دادن به کارهای آن رستوران به کیش برود. ورود ترگل به خانه مادر عباس مصادف است با زلزله‌ای مهیب که شهر را ویران می‌کند و ترگل که به دلیل برخورد آوار با سرش دچار فراموشی شده آواره در شهر می‌چرخد و یک راننده تاکسی زن او را به نزد خود می‌برد.

پیگیری‌های عباس برای یافتن ترگل به جایی نمی‌رسد و او مرگ همسرش را می‌پذیرد. عباس که به دلیل صدای خویش مورد پسند یک کمپانی موسیقی قرار می‌گیرد در مسیر شهرت و ثروت می‌افتد به گونه‌ای که هم به لحاظ چهره و هم از منظر پوشش تغییراتی همسو با موقعیت جدیدش می‌یابد و حتی اسم خود را به کیوان تغییر می‌دهد. دروازه شهرت چنان به سوی او گشوده می‌شود که کنسرت‌ها و کاست‌های موسیقی او پیش فروش می‌شود و استقبال بالایی از سوی مخاطبان نصب آثارش می‌شود.

در همین بزنگاه است که تقدیر بی‌آن‌که عباس خبر داشته باشد همسرش ترگل و دخترش را سرراه او قرار می‌دهد تا عیار معرفتش سنجیده شود. او پایبند تعهدش به ترگل می‌ماند و پس از بی‌بردن به زنده بودن همسرش به دنبال او می‌رود تا زندگی جدیدی را کنار هم آغاز کنند.

محمدرضا گلزار برای ایفای این نقش کار خاصی نمی‌کند و تنها از همان شمایل سوپرستاری خود برای نزدیک شدن به شخصیت عباس بهره می‌برد. این نقش در بازبینی‌های مجدد تنها به واسطه مفاهیم سوپرستاری و دوضلعی شهرت و ثروت ناشی از آن حایز اهمیت است.

